

و بعض دیگر گفته اند: به جهت انتسابشان به «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب؛ که «ذال» در عربی به «دال» مبدل گردیده و یهودی شده است.^۱

«نصاری» تابعین عیسی علیه السلام اند و گفته اند: به نصاری اطلاق شده اند چون یاران آن حضرت «یتناصرین» بودند، یعنی: یکدیگر را یاری می کردند، که در این صورت مشتق از ماده «تناصر» و «نصرت» است و به صورت جمع مکسر، که مفرد آن نصران است چون: سکران و سکاری یا ندمان و ندامی.

و برخی گفته اند: که زمانی حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ﴿من انصاری الی الله﴾^۲ حواریون گفتند: ﴿نحن انصار الله﴾.^۳

چنان که قسمتی از مضمون آیه:

﴿يا ايها الذين آمنوا كونوا انصار الله كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من انصاري إلى الله قال الحواريون نحن انصار الله فأمنت طائفة من بني إسرائيل وكفرت طائفة فآيدنا الذين آمنوا على عدوهم فاصبحوا ظاهرين﴾ (صف (۶۱): ۱۴). به همین معنا گویا است و به این مناسبت ملقب به نصاری شدند.

و جمعی دیگر را عقیده به آنست: که نصاری مشتق از «ناصره» محل سکونت حضرت عیسی و مریم است.^۴

[صابئین چه کسانی هستند؟]

درباره صابئین سخن بسیار است؛ قدر مسلم این که در زمان پیامبر اکرم قوم منحرفی بوده و در زمره کفار محسوب می شده اند و دانستن آن را ضرورتی نیست، که چه کسان و یا پیرو کدام مسلک و مذهبی بوده اند؛ زیرا چند فرقه ای که در آیه مطرح است، به عنوان نمونه و مراد هر کیش و آئین باطلی است که در کفر به سر می برده، باید به اسلام

۱. تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳.

۲. همان، ص ۳۰-۳۱.

۳. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۵۹.

۴. و فی عیون الاخبار، یا سنده إلى الرضا علیه السلام حدیث طویل. و فی آخره قال: فقلت له: فلم سمی النصاری، نصاری؟ قال: لأنهم من قرية اسمها الناصرة، من بلاد الشام. نزلتها مریم و عیسی علیهما السلام بعد رجوعهما من مصر. عیون اخبار الرضا علیهما السلام، ج ۲، ص ۷۹، ح ۱۰؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۱ به نقل از عیون اخبار الرضا علیهما السلام.





گرویده و به خدای و سرای آخرت، به حقیقت، ایمان آورد و عملش نیکو باشد تا از عذاب الهی رسته و او را در روز قیامت بیم و اندوهی نباشد.

باری بعضی صائین را از «صبا یصبا» ای «خرج یخرج» دانسته اند، یعنی: خارج شونده از کیشی به کیش دیگر.

و بعضی از «صبا یصبو» به معنی: مال گرفته اند، یعنی: به زعم خودشان مایلین بدین حق بوده اند.

و در مورد مذهبشان گفته اند که:

از پیروان حضرت نوح بوده اند؛ ولی نه به صورت واقع؛ زیرا اگر به حقیقت پیرو می شدند، باید بشارت به ظهور رسول اکرم به وسیله انبیاء سلف مورد قبولشان بوده در نتیجه به آن حضرت می گرویدند.^۳

و لذا، مستبعد نیست همان خروج از دینی به دین دیگر، معنای مناسبی باشد. برخی آنها را ستاره پرست،^۴ فرشته پرست و عده ای مخلوط و ترکیبی از آئین مسیح و ستاره پرستی می دانند و در نواحی شامات تا عراق و خوزستان به گروهی اندک پراکنده بودند.^۵

و چون در آیه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصَلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (حج (۲۲): ۱۷) ذکری از مجوس و صابئین و مشرکین نیز آمده، می رساند که فرقه صابئین غیر از مشرکین و مجوس اند و لذا، احتمال این که از بقایای پیروان - منحرف - نوح باشند قوت می گیرد. در ترکیب نحوی آیه گفته اند:

اسم «ان» جمله: «الَّذِينَ آمَنُوا» است تا «و الصَّابِئِينَ» و خبر آن جمله: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» است الی آخر آیه و جمله: «فَلَهُمْ» تا آخر، جزای «مَنْ» شرطیه است و در نتیجه جمله

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۵۹

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۲

۳. همان، ص ۲۸۳

۴. همان، ۲۸۲ - ۲۸۳

۵. همان؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۵۹؛ تفسیر جوهر الثمین، ج ۱، ص ۱۰۶

شرط و جزاء مجموعاً خبر «ان» قرار می گیرند و در جمله: «من آمن» «منهم» در تقدیر است، که ذکر آن لزومی نداشته و از سیاق آیه پیدا است.

[بیم و امید دادن به سایر فرقه های باطل]

آیات قبل بیاناتی از رویه زشت و سرکشی بنی اسرائیل و در نتیجه کيفرهائی که مستحق آن بودند متضمّن بود؛ در این آیه مطلب جنبه عمومی تر به خود گرفته و تمام فرقه های باطل [آن] زمان که در جزیره العرب و نقاط دورتر وجود داشته، اعم از ستاره پرست و ثنویت و وثنیت و یا هر مذهب باطل دیگر را در بر می گیرد و به عنوان نمونه پاره ای از آنها همان طور که مذکور گشت، یادآوری می شود:

پیدا است که تذکرات آیات قبل و بازگویی حقایقی از جریانات گذشته یهود، در دل های بیدار کم و بیش اثراتی ثمربخش به وجود آورده بود و ایشان را نسبت به بقاء در دین خود متزلزل و آماده برای پذیرش اسلام می نمود، کما این که گروهائی چون عبدالله بن سلام و پیروانش، دست از کیش یهود برداشته و به اسلام رو آوردند.

به همین نحو آوازه دین مبین و آیات و بیّنات محکمش، در گوش صاحبان مکتب ها و ادیان مختلف دیگر طنین انداز و تا حدودی در اندیشه و مغزهای مستعد تأثیر کرده، آمادگی و تسلیم را در برابر رسالت رسول و قرآن کریم فراهم می ساخت.

از طرفی در طبقات مختلف افرادی که نسبت به گذشته خود پشیمان و یا حیثاً مخالفات و مبارزاتی با مسلمین داشته، یا به صورت ظاهر مؤمن و در باطن منافق بودند و اینک، که گرایشی نسبت به اسلام بر ایشان حاصل شده، آنان را دچار تزلزل و فرجام اندیشی نموده، که آیا بر اعمال ناروای پیشین آنها چه آثار سوئی در دنیا و آخرت مترتب است؟

لذا، بعید نیست خدای مهربان که بر همه دلها و ضمائر آگاه است، جهت دفع این قبیل افکار و ناراحتی ها و اتخاذ تصمیم قاطع و راسخ نسبت به قبولی اسلام، با سه شرط اساسی، که عبارت از توحید با شرایط مربوطه و ایمان به روز بازپسین و نیکو بودن رفتار و کردار است راه را گشوده، اطمینان خاطر می دهد که همه این مذاهب





باطل، چنانچه از روی صفا و حقیقت به اسلام بگردند، بدانند که فرجامشان نیکو و از شکنجه و عذاب الهی برکنار و به بیم و اندوهی دچار نشوند و نسبت به گذشته خود نیز، هیچ گونه واهمه و استیحاخاش نکنند، که همه گناهانشان اعم از کوچک و بزرگ مورد آمرزش و مغفرت ما است.

ولی شگفت این جا است، که برخی ندانسته و نسنجیده، مفهومی اشتباه و ناصواب از آیه مورد بحث برداشت نموده [و] مدّعی شده اند که:

آیه ناظر به عدم تعصّب و وسعت نظر و گسترش دید در اسلام است تا پایه ای که همه ادیان و مذاهب را با شرط ایمان به وجود خدا و سرای دیگر و کردار نیک، مورد تأیید و تصویب قرار داده و هر یک را در طریقه و کیش خود مصیب و در آخرت رستگار و از عذاب و عقاب الهی مصون می داند، چه به اسلام بگردند یا در همان مرام و کیش خود باقی باشند.^۱

و به این وسیله دسته ای از جوانان ناآگاه مسلمان را با گفتن و نوشتن این قبیل مقالات، در وادی ضلالت و گمراهی سوق می دهند.

بدیهی است این گونه اندیشه ها با اصول اعتقادی اسلام و مکتب قرآن مباین است، زیرا چنین استتاجی از آیه فوق نه تنها مقرون به صواب نیست، بلکه با توجه و دقت در سیاق عبارت و مفاد آن، اعتقاد به اسلام و رسالت رسول اکرم را ضروری و قطعی می نماید.

و مؤید این مطلب آیات دیگری است که در سوره های: آل عمران^۲، مائده^۳ و حج^۴ باز گو شده؛ و علاوه در صدر همین آیه چنانچه دقت شود، مؤمنین به اسلام را که به ظاهر مسلمان و در باطن منافق و یا برابر اندیشه و تفکرات خود، در برخی از احکام و دستورات چون و چرا دارند، مجدداً به ایمان واقعی و توحید حقیقی، که مستلزم اعتقاد به همه انبیاء از آدم تا خاتم و همه اوصیاء و کتب آسمانی و فرشتگان و مقررات و قوانین

۱. تفسیر پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۱۸۱

۲. آل عمران (۳): ۸۵

۳. مائده (۵): ۶۹

۴. حج (۲۲): ۱۷

الهی است، مقید نموده؛ که اگر در برابر يك امر ضروری و قطعی ایستادگی شده و مورد انکار قرار گیرد ولو به تمام شئون دیگر اسلام عمل شود، از زمره موخّدین خارج و در گروه کافران قرار خواهند گرفت.

بنابراین، وقتی انکار يك امر واجب با کفر برابر شود، به طریق اولی کسانی که در روش و کیش های باطل ره سپرده و از اسلام و رسالت رسولش رو گردانند، مورد طرد پیشگاه خداوند بوده و استحقاق شکنجه و عذاب را در دنیا و آخرت واجد می شوند.

اینک، ترجمه آیاتی چند که مفهیم همین معنا است، ذیلاً درج می شود:

۱. فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالتَّصَارِيُّ مِنَ آمَنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ وَعَمَلٍ صَالِحًا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (مائده: ۵) (۶۹)

«به درستی آنان که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و ستاره پرستان و نصرانیان، هرکس از ایشان، ایمان به خدا و روز باز پسین آورد و کردار نیک پیشه گیرد، پس بیم و اندوهی بر آنان نباشد.»

این آیه مانند آیه مورد بحث ابتداً و در رأس متذکّر کسانی است که به اسلام ایمان آورده اند؛ منتهی نه به نحو کمال و تمام و بدون چون و چرا، که در جمیع جهات کاملاً تسلیم شده و در قبال فرمان رسول و قرآن ایده و نظری از خود نداشته باشند، تا چه رسد به فرّق دیگر.

و مؤید این معنا که به طریق روشن و مستدلّ گویا است آیه قبل آن است که فرمود: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾ (مائده: ۵) (۶۸)

«بگو ای اهل کتاب شما بر پایه ای استوار نباشید [ارزشی برای شما نیست] تا این که تورات و انجیل را به پا دارید.»

یعنی: بشارت و نشانه هائی را که ما در این دو کتاب نسبت به ظهور پیامبر خاتم بیان داشتیم و به روشنی دریافتید، مادامی که با ایمان آوردن خود تحقق خارجی نبخشید و تصدیق رسالت رسول نکنید و به آنچه که به سوی شما فرستاده شده - قرآن کریم -





ایمان نیاورید، بر روشی صحیح نبوده و بر پایه‌ای درست قرار نگرفته اید. و بعد به عنوان سرکوبی و سرزنش دنبال می‌کند:

﴿ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل إليك من ربك طغيانا وكفرا فلا تأس على القوم الكافرين﴾. (مائده(۵): ۶۸)

و هر آینه مسلماً گروه زیادی از ایشان را، به آنچه که از جانب پروردگارت به تو نازل شده سرکشی و کفر می‌افزاید؛ پس بر مردم کافر آسف و اندوه مدار. ملاحظه فرمائید، به صاحبان کتاب یعنی: یهود و نصاری، به طور صریح به آنها که اسلام نیاورده‌اند، اطلاق کفر و کافری شده است. در [آیه ذیل] فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصَلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (حج(۲۲): ۱۷)

«همانا کسانی که ایمان آورند و کسانی که یهودی شدند و ستاره پرستان و نصرانیان و مجوس و مردمی که شرك آوردند، تحقیقاً خدای میان ایشان در روز قیامت داوری فرماید که همانا او بر هر چیز گواه است.»

در این آیه پروردگار حساب هر يك از فرق را در روز قیامت از هم جدا نموده ولو از نظر کار نیک و بعضی اعتقادات برابر باشند؛ مع الوصف مؤمن مسلمان، با سایرین اعم از یهود و نصاری یا مجوس و مشرک، در مقام حکم و داوری یکسان نیست و آیه نوعی تهدید را متضمن است، تا مذاهب باطل به خود آمده دست از مخالفت بردارند و به اسلام بگردند.

و در این جا باید ضمیمه کرد که حتی برخی آیات صریحاً مسلمین را، از اتخاذ دوست و همراز نسبت به صاحبان کتاب منع فرموده و ناطق است که:

﴿وقد نزل عليكم في الكتاب أن إذا سمعتم آيات الله يكفر بها ويستهزا بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديث غيره إنكم إذا مثلهم إن الله جامع المنافقين والكافرين في جهنم جميعاً﴾ (نساء(۴): ۱۴۰)

اگر فردی از مسلمین با ایشان رفاقت و دوستی کند در زمره آنان بوده و مورد خشم

و غضب الهی است .

در [آیات ذیل] فرماید :

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ يُؤْتَوْنَ أَجْرًا لِمَن يَعْبُدُونَ أَلِهَةً مَّعَ اللَّهِ فَهُمْ يَخْلَعُونَ مِمَّا قَبْلُ مَا يُجْرِمُونَ أَلَمِيعًا أُولَئِكَ مُرْتَجِا فِي الْعَرَسِ لَيْسُوا فِيهَا عَلَىٰ شَيْءٍ لَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نساء: ۴) (۱۵۰-۱۵۲)

همانا کسانی که به خدای و پیامبرانش کفر ورزند و می خواهند میان خدا و فرستادگانش جدائی اندازند و می گویند به برخی ایمان آوریم و به برخی کافر شویم و می خواهند میان این امور راهی را فراگیرند این گروه، هم ایشان به راستی و حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته ایم و کسانی که ایمان آورند به خدای و فرستادگانش و جدائی میان هیچ یک از آنها نینداختند، این گروه مزدشان را خدای خواهد داد و خداوند آمرزنده مهربان است .

این آیه نیز، کاملاً ناظر است که هر فردی موظف است موحد به جمیع شئون توحید باشد، من جمله: ایمان به رسالت همه رسولان از آدم تا خاتم و اعتقاد به آنها، مستلزم اعتقاد به همه دستورات و اوامر و نواهی آنها است؛ همان طور که فرمود:

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۵۹) (۷):

بنابراین کتاب و سنت و امر و ولایت و وصایت همه را، تا اعتقاد به وجود مقدس آخرین وصی پیامبر بزرگوار یعنی: حضرت حجت ابن الحسن العسکری شامل، و روگردانی و انکار هر یک موجب طرد و عذاب خدا است و همه این ها از شئون دین و اسلام واقعی است .

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۳) (۸۵) و مؤید بارز و روشن این امر، حدیث سلسله الذهب است، که حضرت ثامن الحجج در مسیر حرکت از نیشابور به سوی طوس، از آباء و اجداد بزرگوارش تا رسول اکرم و جبرئیل خبر داد، که خداوند جلّ اسمه فرمود:

«كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي» و سپس افزودند،



بشروطها و انا من شروطها.^۱

که شرط ایمنی از هر عذابی مستلزم ایمان به وجود مقدس امام وقت، در هر عصر و زمان و حالت تسلیم و رضا در برابر همه گفتار و سنن و دستورات خداوند، به وسیله نبی یا وصی او است.

بدیهی است، در همه این موارد و تکالیف و وظایف، حساب افراد مستضعف جدا است یعنی: کسانی که عقلاً و عملاً وسیله تشخیص و قدرت درک و دریافت مبانی حق را فاقد یا در محیطی بوده اند که دسترسی به معارف و حقایق دین نداشته و به اصطلاح در کسب کیش و روش درست قاصر بوده اند، نه مقصّر و در نتیجه اتمام حجتی از جانب پروردگار برایشان نشده، مسلماً و به طور قطع در هر مسلک و مرامی باشند، همین قدر که روی موازین و مستقلات فطری و عقلی گام بر دارند و اتیان به وظیفه کنند، هیچ نوع عتاب و عقابی را از جانب پروردگار واجد نبوده و بلکه مورد غفران و رحمت الهی قرار خواهند گرفت.

همچنان که در آیه:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾
* فأولئك عسى الله أن يعفو عنهم وكان الله عفواً غفوراً ﴿نساء(۴): ۹۹۸﴾

فرموده: مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان، آنها که چاره اندیشی نتوانند و راهی را در ارشاد نیابند، پس ایشان را امید است که خدای از آنان درگذرد و خداوند گذشت کننده آمرزنده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال: حدثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الاسدي قال: حدثنا محمد بن الحسين الصولي قال: حدثنا يوسف بن عقيل عن إسحاق بن راهويه قال: لما وافى أبو الحسن الرضا (ع) نيسابور وأراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع عليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا بن رسول الله ترحل عنا ولا تحدثنا بحديث فنستفيده منك؟ وكان قد قعد في العمارة فاطلع راسه وقال سمعت أبي موسى بن جعفر يقول: سمعت أبي جعفر بن محمد يقول: سمعت أبي محمد بن علي يقول: سمعت أبي علي بن الحسين يقول: سمعت أبي الحسين بن علي يقول: لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي قال: فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها وانا من شروطها. التوحيد: ۲۵، ح ۲۲؛ عيون اخبار الرضا (ع): ج ۲، ص ۱۳۵، ح ۴، باب ۳۷- روضة الواعظين: ج ۱، ص ۴۲



﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خَلْوًا مَا آتَيْنَاكُمْ بَقْوَةً وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ﴾ (٦٣)

و یاد کنید آن گاه که پیمان از شما بستدیم و بالای سرتان کوه طور برافراشتیم. و [گفتیم] به تمام نیرو بگیرید آنچه را که به شما دادیم و یاد آورید چیزهایی را که در او است؛ باشد که پرهیزکار شوید.

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (٦٤)

سپس بعد از این جریان پشت کرده برگشتید و اگر نبود بزرگواری و مهربانی خدای بر شما، هر آینه از زیانکاران بودید.

﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (٦٥)

و [به خویشان سوگند که] شما به تحقیق دانستید آنها را که از میانتان در روز شنبه سرکشی کردند؛ پس مر ایشان را گفتیم بگردید بوزینه گان رانده [دور شده].

﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (٦٦)

پس این چگونگی [داستان] را قرار دادیم کیفری پند آمیز، برای حاضران و آیندگان آنها و اندرزی جهت پرهیزگاران.

این آیات نیز، بازگوئی از حالات گذشته بنی اسرائیل است؛ تا همه شنوندگان، بالاخص یهودیان زمان حضرت رسول اکرم ﷺ را درس عبرت باشد و بدین وسیله عاملی جهت بیداری فطرت شده از مخالفت و سرکشی چون آباء گذشتگان خود، دست بر داشته و صمیمانه و صادقانه به اسلام به گروند.

لغت

«مِثَاق» اسم آلت یعنی: وسیله پیمان؛ و مشتق از وثیقه است و وثیقه چیزی را گویند که موجب تکیه و اعتماد می شود، اعم از بستن پیمان یا سوگند یا امری دیگر.

«طور»: در زبان نبطی مطلق کوه و در اینجا که با «الف و لام» ممتاز شده، کوه ویژه ای

است در شبه جزیره سینا، که جایگاه مناجات حضرت موسی بوده است.





«تولی»: در اعراض و روگردانیدن و پشت کردن به کار رفته .

«فضل»: نیکوئی، بخشش، بزرگواری، برتری و افزونی و در آیه معنی بزرگواری

اناسب به نظر می‌رسد .

«خاسر»: زیانکار .

«اعتداء»: تجاوز از حدّ و سرکشی .

«سبت»: روز شنبه و در لغت به معنای قطع و سکون و راحت است و چون یهود

در این روز، کار و فعالیت را قطع کرده به استراحت می‌پرداختند، لذا، تسمیه روز

شنبه به «سبت»، شاید از این جهت بوده است .

و کلمه «سبات» در آیه: ﴿وجعلنا نومکم سباتا﴾ (نبا (۷۸): ۹)

از همین ماده، که به معنای آرامش و استراحت است .

«خاسی» از مصدر خَسَأَ و خَسَأَ به معنی رانندن و دورکردن است و در لغت لازم و

متعلتی، هر دو به کار رفته، چنان‌که گویند: خَسَاتِ الْكَلْبِ فَحَسَا، سگ را راندم پس

او دور شد و رفت .

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ﴾ (۶۳)

به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم .

یعنی: از پیشینیان شما، به این‌که خدای به یکتائی پرستید و برای او هم‌تا و انباز

نگیرید و به دستور تورات عمل کنید و به آنچه در آنست ایمان آورده و معترف شوید، که

از آن جمله بشارت به ظهور پیامبر آخرالزمان و اوصیاء او است و به فرزندان خود

همواره تا ظهور حضرتش این بیان و مژده را برسانید، که آنها نیز به نوبه خود تا هنگام

بعثت این اصول را محترم شمارند و پس از بعثت به آن عمل کنند؛ چنان‌که در آیه :

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ (آل عمران (۳): ۱۸۷)

فرمود: و یاد کنید، آن‌گاه که خدای از کسانی که کتاب به ایشان داده شد، پیمان گرفت

که [حقایق و بشارات] کتاب را برای مردم بیان کنند؛ و آن را مکتوم و پوشیده ندارید .

﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ﴾ (۶۳)

و برافراشتیم روی سرتان کوه [مخصوص] را [همه یا قسمتی از آن را] و برابر نظریات

مفسرین منظور همان طور سینا محل مناجات موسی علیه السلام است، گرچه برخی در تفسیر، به بعضی از کوههای فلسطین اشاره نموده‌اند.^۱

جمله «ورفعنا» را عده ای عطف بما قبل که اخذ میثاق است دانسته، و «واو» را حرف عاطفه و بعضی گفته‌اند: «واو» جمع است،^۲ یعنی: اخذ میثاق قبلاً صورت گرفت و چون در مقام تردید، یا مخالفت برآمدند، خداوند برای اثبات حق و به عنوان معجزه یا تهدید ایشان، کوه را روی سر آنان برافراشت تا یقین حاصل کنند و بترسند و از نزول عذاب خائف شده به کتاب ایمان آورند و به دستورات عمل کنند.

و جمعی حرف «قد» را در تقدیر و «واو» را حالیه گرفته‌اند،^۳ یعنی: از شما اخذ میثاق نمودیم، در حالی که کوه را روی سرتان افراشته داشتیم.

باری، هر گونه که پروردگار اراده و انجام فرموده، به همان نحو، ما معتقدیم.

[بیان معقول از آیه]

در مورد آیه که چگونه کوه روی سر ایشان قرار گرفته، بعضی گفته‌اند:

منظور از آیه این است که بنی اسرائیل در دامنه کوه بودند و «بالطبع» کوه در بالای سرایشان نمودار بوده است.^۴

یعنی: بیان موقعیت و حالتی است که خداوند فرموده، نه این که کوه به فرمان الهی یا به وسیله جبرئیل، به عنوان تهدید یا اعجاز و در نتیجه احساس نزول عذاب در روی سر ایشان بلند شده و سایه افکننده و بیم سقوط و نا بودی ایشان را متضمن باشد، بدیهی است، این تعبیرات نوعاً به جهت این است که تصویر کوهی عظیم و معلق در آسمان، در نظر شان محال جلوه کرد؛ لذا مبادرت به توجیه نموده‌اند؛ ولی باید توجه کرد که اگر

۱. «ورفعنا فوقکم الطور» الجبل، امرنا جبرئیل ان یقطع من «جبل فلسطین» قطعة علی قدر معسکر اسلافکم فرسخا فی فرسخ، فقطعها، وجاء بها، فرفعها فوق رؤوسهم. فقال موسی علیه السلام لهم: إنا ان تاخذوا بما امرتم به فیه، وإما ان القی علیکم هذا الجبل. فالجئوا إلی قبوله کارهین إلا من عصمه الله من العناد، فإنه قبله طائعا مختارا. تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۶۶، ح ۱۳۴

۲. تفسیر بحرالمحیط، ج ۱، ص ۳۹۲؛ تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۹۸

۳. تفسیر جلالین، ج ۱، ص ۱۷؛ الجدول فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۴۹

۴. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۹۸ - التحریر و التنویر: ج ۱، ص ۵۲۳





در این مورد فرضاً توجیهی صورت گرفت، درباره عصای موسی چه می توان گفت؟ و هم چنین سایر معجزات و امور خارق العاده، از قبیل: شکافتن دریا، نزول صاعقه، هلاک جمعی از بنی اسرائیل و سپس زنده شدن ایشان یا برآمدن آب از سنگ و سیله زدن با عصا و روان شدن دوازده چشمه از آن و هم چنین معجزات و امور دیگری که در قرآن کریم نسبت به انبیاء سلف بازگو شده.

﴿خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ (۶۲)

کلمه «قلنا» در تقدیر است؛ یعنی گفتیم:

بگیرید آنچه را که به شما دادیم به تمام نیرو.

بنا به روایتی از امام صادق علیه السلام، در تفسیر نور الثقلین، منظور نیروی جسم و جان هر دو است،^۱ یعنی: با نیروی دست بگیرید و معارف و حقایق و احکام آن را با نیروی روح و جان بپذیرید و به عمل آن پابند شوید.

﴿وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۶۳)

و یاد کنید آنچه را که در اوست [از اعتقادات و احکام و بشارات به ظهور حضرت و برحسب روایتی از امام صادق علیه السلام «ما فيه اي مافي تركه من العقوبه؛»^۲ یعنی: آنچه را که در ترك و عدم انجامش کیفر است، به این معنا که کیفر را به یاد آورید تا شما را از نافرمانی جلوگیری شود] و باشد که پرهیزکار شوید و خوشتن را از ارتکاب به معاصی حفاظت بخشید.

غرض از کلمه «لعل» همان طور که قبلاً گذشت، ایجاد رجاء و امید در ذهن مخاطب است، نه درباره خدا که ذاتش مبرا است، تا بنده در برابر حق همواره در حال بیم و امید به سر برسد.

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ (۶۴)

سپس برگشتید و پشت کردید، بعد از این جریان. یعنی: پس از اخذ میثاق و زوال و برکنار نمودن کوه از روی سرتان، باز پیمان شکنی آغاز و دستورات ما را به فراموشی سپردید.

۱. فی مجمع البیان روی العیاشی انه سئل الصادق علیه السلام عن قول الله ﴿خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ بالابدان ام بقوة بالقلوب؟ فقال بهما جميعا. تفسیر نور الثقلین ۱: ۸۵، به نقل از تفسیر مجمع البیان.

۲. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۰۰-۲۲۶، ح ۲۵؛ تفسیر مجمع البیان ج ۱، ص ۲۶۲

﴿فلولا فضل الله عليكم ورحمته لکتتم من الخاسرين﴾

[اشاره به مصادیق فضل خداوند]

و اگر نبود بزرگواری و لطف حق، هر آینه شما از جمله زیانکاران بودید. گفته اند: منظور از «فضل» توفیق توبه است. ^۱ یا اصولاً باب توبه را که به روی بندگان گشوده خود فضلی است از جانب کردگار و توفیق عمل به آن، فضل و رحمتی دیگر؛ زیرا با دستگیری بنده خود، او را از لجن زار معصیت و گناه که با جانش پیوندی نداشت و روحش را آزوده و کدر می ساخت، رهایش داده و به بوستان تسلیم و معرفت و رضا و طاعت، که نشاط بخش و فرح انگیز است، سوق می دهد. و نیز، فضل و رحمت دیگرش وجود و بعثت رسول اکرم است تا بیاید، که هم اکنون شما را به خود وانگذاشته و راهنما و رهبری بزرگ چون حضرتش برای ارشاد و هدایتان برانگیخته تا از سقوط در وادی ضلالت مصون مانید.

﴿ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبّ (۶۵)﴾

و به ذات خود سوگند که به تحقیق شما دانستید کسانی از اسلافتان را، که در روز شنبه از حدود و مقررات الهی متجاوز و سرکش شدند. گویند:

بنی اسرائیل از شکار ماهی در این روز ممنوع و در ایام هفته روز شنبه ویژه عبادت بود و از آن جاییکه نوعاً انسان حریص علی ما منع^۱ بوده و شیطان هم بر انجام امور منهیه تحریک و وسوسه ای بیش دارد، عده ای از آنان که در خلیج عقبه - منشعب از بحر احمر - در محلی به نام شهر ایله ساکن بودند و روز شنبه که همواره ماهیان بر اثر عدم صید هجوم بیشتری آورده و در اطراف خلیج جمع می شدند، مشاهده اش ناظران را برای شکار، دل می ربود، ولی دستور منع، ایشان را از این اقدام باز می داشت تا این که حيله ای به کار برده و در کنار خلیج برکه هائی تعبیه کردند، به نحوی که چون ماهیها وارد آن شوند، دیگر امکان فرار و برگشت نباشد و در روز یک شنبه که شکار ماهی را منع و اشکالی نبود، آن ها را به آسانی از برکه ها می گرفتند و خداوند را در این

۱. تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۶۲



آیه اشاره‌ای به همین معنا است.^۱

﴿فقلنا لهم كونوا قردةً خاسئين﴾ (۶۵)

پس درباره‌شان گفتیم بگردید بوزینه گان رانده [دور].

روشن است که فرمان فرمانی است تکوینی، یعنی: به دو صفت و حالت زشت و مذموم که یکی بوزینگی و دیگری راندن و دور شدنست، متصف شوید. و بدین وسیله امر تحقق خارجی یافته و آنرا هیچ گونه امتناع و استبعادی نیست، زیرا، درجای دیگر فرمود:

﴿وإذا قضی أمرنا فإینما یقول له کن فیکون﴾ (بقره: ۲) (۱۱۷)

و به محض این که اراده حق تعلق گیرد امر مورد نظر صورت گرفته و تحقق وجودی یافته، حتی کلمه «کن» را ضرورت و احتیاجی نیست.

[منظور از «قردة» چیست؟]

از مجاهد،^۲ منتسب به عامّه نقل است، که گفت: مراد از «قردة» صورت حیوانی نیست، بلکه منظور سیرت است که روح و دلشان مسخ شده، نظیر:

﴿رضوا بان یكونوا مع الخوالف وطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون﴾ (توبه: ۹) (۸۷)
که گویا فهم و شعور از ایشان زایل و دیگر درک حقایق و معنویات نکنند و مؤید می آورد آیه:

﴿مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل أسفاراً﴾ (جمعة: ۶۲) (۵۰)
را، که باز درباره بنی اسرائیل است و منظور حالتی است که ایشان را استفاده از مکتب

۱. و امر کل نبی بالاخذ بالسیبل والسنة وكان من السنة والسیبل التي امر الله عزوجل بها موسى ﷺ أن جعل الله علیهم السبب وكان من أعظم السبب ولم یستحل أن یفعل ذلك من خشية الله، أدخله الله الجنة ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله علیه من عمل الذي نهاه الله عنه فيه، أدخله الله عزوجل النار وذلك حيث استحلوا الخیتان واحتبسوا واكلوها يوم السبب، غضب الله علیهم من غیر أن يكونوا اشركوا بالرحمن ولا شكوا في شيء مما جاء به موسى ﷺ، قال الله عزوجل: ﴿ولقد علمتم الذین اعتدوا منكم فی السبب فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين﴾. الکافی، ج ۲، ص ۲۸-۲۹، ح ۱

۲. و قال مجاهد: إن ذلك مثل ضربه الله، كما قال: ﴿كمثل الحمار یحمل أسفاراً﴾ (جمعة: ۶۲) (۵۰). ولم یمسخهم قردة. و حکي عنه أيضاً: انه قال: مسخت قلوبهم فجعلت كقلوب القردة لا تقبل وعظاً ولا تقی زجراً. و هذان القولان منافیان لظاهر التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۰



وحی و احکام الهی نباشد.

«اسفار» جمع سفر، به معنای کتاب با عظمت و بزرگ است و بر هر يك از بخش های تورات اطلاق سفر گردیده.

نظیر: برخی از مسلمانان که قرآن را می بوسند و جلد نفیس می کنند، و به بازوی خود می بندند و یا در تشریفات مسافرت و عقد و ازدواج و عزا و عروسی و نیز، حرفه، کسب و تجارت و عتیقه و تزئینات، مورد استفاده قرار داده، بدون این که هیچ گونه آگاهی از تعلیمات و مضامین و دستورات و احکام و معارف و اخلاقیات آن داشته و یا بهره ور شوند.

باری، دل و دماغ ایشان بوزینه صفت گردید تا ادراك حقایق نکنند، یا از نظر صورت و ظاهر هم به شکل بوزینه در آمدند؛ هیچ مانع و رادعی را متضمن نیست؛ زیرا مشیت بالغه اش به هر چه تعلق گیرد آنأ صورت پذیر است.

﴿فجعلناها نکالا لما بین یدیهما وما خلفها وموعظة للمتقین﴾ (۶۶)

پس این ماجرا و داستان را، که عبارت از تجاوزنسبت به حدود الهی و در نتیجه مسخ و بوزینه شدن و دگرگونی حالت باشد، قرار دادیم کیفری پند آمیز و عبرت بخش، برای حاضران ایشان و آیندگان آنان و اندرزی جهت پرهیزگاران تا سپاس حق گویند که از این قبیل انحرافات، به توفیق خداوند مصون و محفوظ بمانند.

مرجع ضمیر «ها» را در ﴿جعلناها﴾ گفته اند یا به مسخه، برمی گردد و یا به عقوبت، که این هر دو «مصدر» از سیاق عبارت پیدا است؛ و برخی آن را به قریه که «ایله» باشد، یا به «قرده»، برگشت می دهند.^۱

و در لسانی از روایت، مرجع ضمیر، همان جماعتی است که مسخ شده اند، به این اعتبار که «نکال» به معنای عقوبت است و مفهوم و متضمن مفهوم عبرت و لغت نیز، با آن سازگار است، یعنی: کیفری که موجب پند و عبرت شود؛ و چنانچه ضمیر به «مسخه» برگردد باز مفهوم عقوبت در آن مندرج و مستتر است.^۲

۱. تفسیر اثنا عشری، ج ۱، ص ۱۶۸؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۵ - جامع البیان فی تفسیر القرآن:

ج ۱، ص ۲۶۴-۲۶۵

۲. و فی مجمع البیان: ﴿فجعلناها﴾: الضمیر يعود إلى الامة التي مسحت. و هم اهل ايلة، قرية علی شاطئ البحر. و هو المروي عن ابي جعفر علیه السلام. تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۲۷؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۵



﴿وإذ قال موسى لقومه إن الله يامرکم ان تذبحوا بقرة قالوا اتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلین﴾ (٦٧)

و یاد آر آن گاه که موسی به گروه خود گفت: همانا خداوند به شما فرمان دهد که گاو را بکشید، گفتند: آیا به ریشخند ما را گیری؟ موسی گفت: پناه برم به خدای که من از مردم نادان باشم.

﴿قالوا ادع لنا ربك یبین لنا ما هی قال إنه یقول إنها بقرة لا فارض ولا بكر عوان بین ذلك فافعلوا ما تؤمرون﴾ (٦٨)

گفتند: خدای خود را درباره ما بر خوان تا برایمان پدید کند که چگونه گاو است، گفت: که خدای فرماید: همانا گاو است، نه پیر از کار افتاده و نه جوان کار نکرده، میانه سالی است میان آن دو؛ پس به مأموریت خود عمل کنید.

﴿قالوا ادع لنا ربك یبین لنا ما لونها قال إنه یقول إنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین﴾ (٦٩)

گفتند: درباره ما خدایت را بر خوان تا برایمان روشن کند که رنگش چگونه است، گفت: که خدای فرماید: همانا او گاو است زرد، رنگش یک نواخت که چشم اندازان را شاد کند.

﴿قالوا ادع لنا ربك یبین لنا ما هی إن البقر تشابه علينا وإنا ان شاء الله لمهتدون﴾ (٧٠)

گفتند: به خاطرمان پروردگارت را بر خوان، که چگونه آن را برایمان روشن کند، که همانا این گاو بر ما همانند [مشبهه] گشت و اگر خدای خواهد هر آینه ما راه یافتگان باشیم.

﴿قال إنه یقول إنها بقرة لا ذلول تثیر الارض ولا تسقى الحرث مسلمة لا شیهة فیها قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها وما كادوا یفعلون﴾ (٧١)

گفت: که خدای فرماید: همانا آن گاو است، نه رام که زمین برخشاند و نه کشت آبیاری کند، درست اندامی که در او هیچ خال و نشان نیست؛ گفتند: اینک راست و روشن بیاوردی؛ پس آن گاو را بکشند و نزدیک نه بود [سخت می نمود] که به جای آورند.



﴿وَإِذ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مَخْرَجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (۷۲)

و یاد کنید هنگامی که شخصی را بکشید، پس با یکدیگر درباره اش مدافعه و بگو مگو کردید، در حالی [که] خدای بیرون کشنده و آشکار کننده است آنچه را که پنهان می نمودید.

﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (۷۳)

پس گفتیم پاره ای از گاو را برکشته بزنید، این چنین خدا زنده می کند مرده را و نشانه های خود به شما نمایان کند تا مگر که شما خرد ورزید.

لغت

«هُزُوا، هُزُوا»: ریشخند کردن، به شوخی گرفتن.

«فارض»: گاو پیری که از کار افتاده باشد.

«بکر»: به کار نگرفته، دست نخورده، نژائیده و تصرف نشده.

«عوان»: سن متوسط و میانه را گویند، که نه پیر باشد و نه جوان، بلکه میانه سال.

«صفراء»: زرد.

«فاقع»: خالص، یک جور، یک نواخت، زمینه یکسره.

«لون»: رنگ.

«تشابه»: مصدر باب تفاعل، همانندی، همانند بودن، که این همانندی اشیاء گاه

ممکن است در تمیز دادن از هم موجب اشتباه شود، مشتبه شدن.

«ذلول»: رام، فرمانبر؛ در قبال چموش و سرکش.

«اثاره»: شکافتن، برافشاندن، شیار کردن زمین.

«سقایه»: آب دادن، سقایة الحرث: کشت زار را آب یاری کردن.

«حرث»: مورد کشت، کشته، [زرع].

«مسلمة»: بی عیب و نقص، سالم، درست اندام.

«شیه»: نشان، داغ، وجود خال یا رنگی غیر از رنگ زمینه اصلی که یکسره و

یک نواخت است.

«فادارأتم» مشتق از «درء» به معنی رفع است، بر وزن تفاعلتهم، در اصل «تدارأتم»

